

مفهوم شناسی انتقادی واژه‌ی تمدن در نگاه اسلامی

ابوالفضل سعادت^۱

^۱ دانش‌آموخته حوزه‌ی علمیه‌ی قم، استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه علوم پزشکی سبزوار، سبزوار، ایران

چکیده

در دنیای معاصر، پرداختن به فرهنگ و تمدن از مقوله‌های مهم اجتماعی نشان داده شده است. این واژه همواره در تحلیل‌های تاریخی - اجتماعی استفاده می‌شود، بدون آن‌که درباب تبیین معنایی‌اش بحثی مجزا و کامل صورت گرفته باشد. مباحث تبّعی تمدن مانند: زمینه‌های ظهور تمدن؛ علل رشد و انحطاط تمدن و ... همه مبتنی بر درک صحیح و روشن بودن مفهوم تمدن است. از این رو لازم است که مفهوم تمدن واکاوی شده و بر اساس دیدگاه اسلامی - شیعی مورد بررسی قرار گیرد و بر اساس آن؛ سایر مباحث تمدن ارائه شود. بنابراین هدف این نوشته؛ بررسی معنایی تمدن با دیدگاه اسلامی است. یافته‌های این نوشته نشان می‌دهد که معنای تمدن با واژگان دیگری مانند فرهنگ و به ویژه فرهنگ غربی در ارتباط است. فرهنگ غربی مجموعه باورها؛ ارزش‌ها؛ آداب و سنن و رفتارهایی است که بر اساس ایدئولوژی غربی بنا شده است چنانکه فرهنگ اسلامی، مجموعه‌ی باورها؛ ارزش‌ها؛ آداب و سنن و رفتارهایی که بر اساس آموزه‌های اسلامی بنا نهاده شده است. در فرهنگ غربی؛ عناصر مثبت و منفی دیده می‌شود؛ عناصری که مطابق فطرت انسانی و از فضیلت‌های انسانی نشأت می‌گیرد و عناصری که مخالف این فضیلت‌هاست. یکی از شاخصه‌های فرهنگ غربی؛ خودبرترپنداری کاذب این فرهنگ نسبت به سایر فرهنگ‌هاست. این شاخصه؛ زمینه‌ساز ظهور بحثی با عنوان «تمدن» می‌شود. تمدنی که یکی از پایه‌های اصلی‌اش را رشد تکنولوژی و توسعه صنعتی تشکیل می‌دهد که پیوندی ناگسستنی با غرب دارد. گویا غرب یعنی تمدن و تمدن یعنی غرب! با این تفسیر؛ روشن است که دوری و نزدیکی سایر جوامع نسبت به این مدل موفق که تمدن یا غرب نامیده می‌شود؛ نشان دهنده میزان متمدن بودن آن جوامع است. بنابراین باید گفت که اصل بحث تمدن جای تامل دارد و بر اساس توضیحات مزبور؛ می‌توان نتیجه گرفت که نگاه اسلامی به بحث تمدن نشان از آن دارد که اصولاً چیزی به معنای تمدن و مباحث آن بی‌معناست و به نظر می‌آید که اصل این بحث در دنیای کنونی؛ بحثی با ماهیتی سیاسی است که اندیشمندان مسلمان را ناخودآگاه درگیر خود کرده است و همه بدون این که بدانیم در زمینی بازی می‌کنیم که متعلق به ما و ادبیات اسلامی ما نیست.

واژه‌های کلیدی: تمدن، توحش، مفهوم تمدن، فرهنگ اسلامی، فرهنگ غربی.

پیشگفتار

مباحث فراوانی در سده اخیر در اقصا نقاط جهان و از جمله در جهان اسلام، درباره‌ی تمدن شکل گرفته (دهقانی و حضرتی، ۱۳۹۲) و آثار گوناگونی درباره‌ی آن نوشته شده است. به رغم این اتفاق، به نظر میرسد چیهستی مفهوم تمدن توسط متفکران مسلمان مورد غفلت قرار گرفته است. این امر به ظاهر ساده که در واقع بسیار مهم است؛ منشاء مغالطات فراوان و بحث های بیهوده ای شده است که ذهن اندیشمندان را به خود مشغول کرده است.

اکنون با جستجو برای معنای تمدن؛ تعاریف متنوع و بعضا مغایر دیده می شود.^۱ این واژه در تحلیل های تاریخی - اجتماعی استفاده می شود، بدون آن که در باب تبیین معنایی اش بحثی مجزا و کامل صورت گرفته باشد. معنای تمدن؛ ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ دارد و گاهی با پسوندهایی نظیر اسلامی؛ غربی؛ کهن و ... استعمال می شود. این مقاله با مفهوم شناسی فرهنگ و تمدن در ادبیات متعارف این مباحث، شاخصه هایی مهم از فرهنگ غرب را بر می شمرد تا زمینه پیدایش واژه ی تمدن را نشان دهد تا در پرتو آن بتوان نگاه اسلامی را نسبت به این واژه ی وارداتی روشن ساخت.

مفهوم شناسی واژگان

در این بخش؛ معنای تمدن و واژگان مرتبط بنا بر آنچه که در کتب و مقالات مربوطه نگاشته می شود بررسی می شود.

فرهنگ

اگر ما بخواهیم فرهنگ را تعریف کنیم؛ باید با کمی تسامح در این رابطه سخن بگوییم. در کتب و مقالات؛ تعاریف متنوعی از فرهنگ بیان شده است.^۲ اما آنچه مهم است آن است که در این مقاله و با هدف این مقاله؛ تعریف فرهنگ چیست؟ فرهنگ بر اساس اجزاء سازنده آن، دارای سه نظام^۳ کلی است: نظام باورها، نظام ارزش ها و نظام رفتارها.^۴ این سه نظام دارای نظم منطقی

^۱ . برای آشنایی با این تعاریف که از نویسندگان مصری؛ نویسندگان غربی و ... ارائه شده می توانید به مقاله ذیل مراجعه کنید: دهقانی، امیرحسن و حسن حضرتی. (پاییز و زمستان ۱۳۹۲). «درک متأخر مسلمانان از تمدن». پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، س ۴۶ (۲): ۱۷۳-۱۹۴.

^۲ . برای نمونه بنگرید به: داریوش آشوری، «تعریف ها و مفهوم فرهنگ» که تعاریفی از تایلور (Tylor) ۱۸۷۱، ویسلر (Wissler) ۱۹۲۰ آورده است. (ص ۴۷-۴۸). همچنین می توانید نک: داوود هرمیداس باوند، «ما و غرب: چالش های فرهنگی ایران و غرب در عصر جهانی شدن» در: «مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش ها و فرصت ها»، محمد توحیدفام (گردآورنده)، ص ۹۷. علی اصغر کاظمی، «نقش فرهنگ در فرایند جهانی شدن»، در: «مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش ها و فرصت ها»، محمد توحیدفام (گردآورنده)، ص ۴۶

^۳ . البته میتوان به جای نظام های فرهنگ، مجموعه را به کار برد، اما تعبیر نظام دقیق تر است، چرا که نشان می دهد، مجموعه ی هر بخش، خود دارای نظم و به هم پیوستگی است. البته در اینجا خیلی تعبیر «نظام کلی» یا «مجموعه» یا

است چرا که معمولاً رفتار افراد در جامعه، مبتنی بر ارزش های آن جامعه است^۵ و ارزش ها نیز مبتنی بر باورهای عمومی جامعه^۶.

طبق این تعریف، جامعه، همانند یک انسان است. همان گونه که هر انسانی، دیدگاه و جهان بینی خاص خود را دارد، فرهنگ یک جامعه نیز دارای یک سری باورهای جمعی و مشترک بین افراد آن جامعه است. باورهای یک جامعه، ارزش های جامعه را می آفریند و معمولاً رفتار افراد جامعه نیز بر اساس این ارزشها، شکل می گیرد. قدرت و فشار این ارزشهای ناشی از باورهای عمومی جامعه، به گونه ای است که رفتار عمومی افراد به عنوان تابعی از آن خواهد بود، حتی کسانی که در درون خود، باورها و ارزش های عمومی جامعه را نپذیرفته اند نیز معمولاً رفتاری مانند سایر افراد جامعه دارند.

به عبارت دیگر، قدرت ارزش های پذیرفته شده در یک جامعه به قدری زیاد است که معمولاً اراده انسان ها را در خود هضم کرده و رفتار آنها را مطابق با ارزش های آن جامعه، شکل می دهد.

«بخش»، تأثیری در تعریف فرهنگ ندارد و نسبت به موضوع بحث، تفاوت چندانی نخواهد کرد. لذا می توان گفت: فرهنگ دارای سه بخش است یا دارای سه مجموعه است.

۴. باور، ارزش و رفتاری که در اینجا بیان شده، مربوط به جامعه است، بنابراین، منظور از باور در اجزاء و عناصر فرهنگ، باورهایی است که بین گروهی از انسانها عمومیت دارد، (حتی اگر فرد یا افراد اندکی، آن باور را نداشته باشند)، این باورهای مشترک بین انسان ها، باورهای آن فرهنگ، شمرده می شود. ارزش و رفتار نیز به همین صورت است و منظور ارزش ها و رفتارهایی است که عموماً افراد جامعه، آن را پذیرفته اند.

۵. از نظر جامعه شناختی، ارزش ها، غالباً هنجارهایی متناسب با خود تولید می کنند. (آنتونی گیدنز، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران، نشر نی ۱۳۷۳ ص ۳۶ به نقل از رحیم رئوفت، راه نیافتن باورها و ارزش به حوزه کنش ها و هنجار ها، فصلنامه نقد و نظر شماره ۶ سال ۱۳۸۸) توضیح آن که ارزش ها تصوراتی کلی از یک امر مطلوب و خواستنی هستند که به قلمرو تصورات ذهنی و احساسات درون انسان تعلق دارند. این مفاهیم و تصورات کلی هنگامی که بخواهند تحقق خارجی بیابند و رفتارهای بیرونی فرد را جهت دهند، به صورت هنجار درمی آیند. به عنوان مثال تواضع، یک ارزش است ولی سلام کردن و جلو پای دیگران بلند شدن، یک هنجار. احترام به قانون، یک ارزش است، اما توقف پشت چراغ قرمز یک هنجار. تحصیل دانش ارزش است ولی درس هفت سالگی به مدرسه رفتن یک هنجار (رحیم رئوفت، راه نیافتن باورها و ارزش به حوزه کنش ها و هنجار ها، فصلنامه نقد و نظر شماره ۶ سال ۱۳۸۸)

۶. طبق این تعریف؛ جامعه؛ همانند یک انسان است. همان گونه که هر انسانی؛ دیدگاه و جهان بینی خاص خود را دارد؛ فرهنگ یک جامعه نیز دارای یک سری باورهای جمعی و مشترک بین افراد آن جامعه است. باورهای یک جامعه؛ ارزش های جامعه را می آفریند و رفتار عمومی نیز بر اساس این ارزشها؛ شکل می گیرد. قدرت و فشار این ارزشهای ناشی از باورهای عمومی جامعه؛ به گونه ای است که معمولاً و نه همیشه. رفتار عمومی افراد به عنوان تابعی از آن خواهد بود؛ حتی کسانی که در درون خود؛ باورها و ارزش های عمومی جامعه را نپذیرفته اند نیز رفتاری مانند سایر افراد جامعه دارند. به عبارت دیگر؛ قدرت ارزش های پذیرفته شده در یک جامعه به قدری زیاد است که معمولاً و نه همیشه. اراده انسان ها را در خود هضم کرده و رفتار آنها را مطابق با ارزش های آن جامعه؛ شکل می دهد.

تمدن

«مشکلاتی که امروز درباره تمدن و معنای آن وجود دارد، این است که هیچ هماهنگی ای در استفاده از معنای تمدن وجود ندارد» (بابایی، ۱۳۹۲). واژه ی تمدن؛ در هر نوشته ای، معنای خاصی را به دوش می کشد که بعضا هیچ ارتباطی با معنای دیگر ندارد. «برخی تمدن را امری مثبت می دانند، برخی منفی و برخی نیز آن را پدیده ای خنثی در نظر می گیرند. همین طور برخی تمدن را به صورت مفرد به کار می برند و برخی آن را به شکل جمع استفاده می کنند. مفهوم تمدن پیش از این با شهری بودن؛ خوش رفتار بودن و بهبودی رفتارها و آدابی که پایه های فضیلت و انسانیت را به جامعه می بخشند پیوند یافته بود، ولی این معنا امروز تغییر پیدا کرده است و اکنون در فلسفه تاریخ و جامعه شناسی، معنایی غیر از معنای فوق مورد نظر است» (بابایی، ۱۳۹۲). ولی یک نکته در تعاریف تمدن (بابایی، ۱۳۹۶) – علیرغم تنوع معنایی – به چشم می خورد: تمدن با هر معنایی؛ در مقابل انسان های اولیه و بدوی شناسانده می شود. بنا بر تاریخ مشهور؛ انسان های اولیه؛ متوحش بوده و کم کم جوامع انسانی به تمدن رسیده است. این برداشت؛ تمدن را در مقابل توحش قرار می دهد. اما معنای توحش چیست؟ قاعدتا باید دوری از فضیلت های انسانی؛ و نزدیک شدن انسان ها به خوی حیوانات و حیات وحش، توحش خوانده شود؛ اما گویا در نظر برخی نویسندگان؛ بدوی و وحشی بودن – با فرض پذیرش چنین نظریه ای – با تکنولوژی هم ارتباط دارد! شاهد مطلب آن است که جامعه ای که از نظر تکنولوژی؛ نسبت به جامعه دیگر؛ در سطح پایین تری است؛ حتی اگر فضیلت های انسانی در آن جامعه؛ پررنگ تر هم باشد؛ باز هم از نظر تمدنی؛ پایین تر در نظر گرفته می شود! این نکته بدین معناست که شاخص اصلی مفهوم تمدن در استعمالات امروزی؛ رشد فناوری و توسعه صنعتی است و جامعه ای که از آن بی بهره است؛ گویا جامعه متوحش و به سخن دیگر؛ جامعه بدوی است!

فرهنگ غربی

با توجه به تعریفی که از فرهنگ ارائه شد؛ میتوان فرهنگ غربی را مجموعه ای از باورها؛ ارزش ها و رفتارهایی دانست که در تاروپود جامعه غربی رواج دارد و یا شاید باورها؛ ارزش ها و رفتارهایی که غرب به وسیله آن؛ خود را به جوامع دیگر می نمایاند. به نظر می رسد بخشی از آنچه که فرهنگ غربی نامیده شده؛ همین قسمت باشد؛ یعنی آنچه که غرب به عنوان فرهنگ غربی به سایر جوامع شناسانده است؛ بدون این که واقعا فرهنگ غربی باشد. این دو بخش پیدا و پنهان فرهنگ غربی؛ نمای بیرونی فرهنگ غرب را به نمایش می گذارد.

شاخصه های اصلی فرهنگ غربی

گسترش فرهنگ غرب در سایه جهانی سازی فرهنگ

در جهان امروز؛ ارتباطات و مبادلات فرهنگی؛ امری گریزناپذیر است؛ اما در مورد ارتباط غرب با جوامع دیگر؛ بیشتر باید به تهاجم و در هم ریختن فرهنگ های دیگر توسط فرهنگ غرب اندیشید چرا که یکی از شاخصه های مهمی که معمولا درباره غرب نادیده گرفته می شود؛ قدرت رسانه ای و تبلیغاتی در گسترش آن به سایر نقاط جهان است.

امروزه میتوان از همگونی فرهنگ های دیگر و ادغام آنها در فرهنگ غرب؛ تحت عنوان جهانی شدن نام برد. جهانی شدن فرهنگ و به تعبیر واقعی، جهانی سازی فرهنگ، سابقه چندان زیادی ندارد.

مفهوم جهانی شدن برای نخستین بار در حیطه اقتصاد؛ در کنفرانس «برتن»^۷؛ بعد از جنگ جهانی دوم طرح شد. در آغاز دهه ۱۹۷۰ به دنبال طرح «دهکده جهانی» مک لوهان^۸؛ این مفهوم به صورت ابتدایی و با تمرکز رسانه ها و به ویژه تلویزیون؛ وارد حوزه ی مطالعاتی شد (رشیدپور و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۵۸). رشد شگفت آور تکنولوژی در اموری مانند حمل و نقل، مخابرات و از همه مهم تر انقلاب انفورماتیک در دهه ۸۰ که جایگاه رفیعی به صنعت رایانه بخشید و در پی آن گسترش شبکه اینترنت، ابزار عملی را جهت پیشبرد این پدیده فراهم ساخت (مالک، ۱۳۸۲: ۲۴-۲۵).

تحولات جهانی و یکپارچه شدن فرهنگ ها، دو گونه متصور است: اول آنکه این تحولات به صورت یک فرایند طبیعی اتفاق بیفتد و فرهنگ های متعدد در دنیا؛ تبادلات فرهنگی داشته باشند و به مرور؛ یک فرهنگ جهانی شکل بگیرد. دوم آن که این عده ای خاص؛ سعی کنند که با ابزارها و روش های خاصی؛ فرهنگ خود را به همه جهان تحمیل کرده و در نهایت؛ همان فرهنگ به صورت جهانی درآمده و مردم دنیا ذیل همان فرهنگ قرار بگیرند. حال این سوال مطرح می شود: آنچه اکنون در حال وقوع است کدام یک از این دو است؟ جهانی شدن و فرایند طبیعی تبادلات فرهنگی یا جهانی سازی توسط عده ای خاص و سوق دادن فرهنگ ها به سوی فرهنگی مشخص و از قبل تعیین شده؟

برخی نظریه پردازان معتقدند که تردیدی در گسترش و سلطه فزاینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد، ولی این فرهنگ همان ارزش ها، هنجارها و باورهای قوم محور غربی است که در ظاهری عام و غیرقومی عرضه می شود و به عبارتی دیگر، غرب به واسطه گفتمان های قدرت و غیرسازی، دست اندرکار نوعی امپریالیسم و استعمار فرهنگی است (گل محمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۲) به گونه ای که روند کنونی جهانی شدن، به علت نقش آفرینی پررنگ عناصر فعال در جهت دهی به آن، عنوان گویاتر جهانی سازی را یافته است (شجاعی زند، ص ۲۴۵). فرهنگی که شاخصه های اصلی آن را: فردگرایی، لیبرالیسم، قانون گرایی، حقوق بشر، آزادی، برابری زن و مرد، سیاست دموکراتیک و اندیشه سکولار، بازار آزاد و اقتصاد سود محور بازار تشکیل می دهد (کاظمی، ۱۳۸۲: ص ۴۷).

آزادی

شاید بتوان گفت واژه ای مقدس و مظلوم! واژه ای که تاریخ میتواند گواهی دهد چقدر به نام او نزاع و مبارزه صورت گرفته و در نهایت خود «آزادی» قربانی شده است. به راستی علت این امر چیست؟ چرا بعد از این همه مبارزه برای آزادی؛ هنوز بشریت از نبود آزادی کافی رنج می برد؟ «دانشمندان اروپا خیلی تلاش کرده اند تا سطح شعور و احساسات مردم آزادی زدست داده را بالا ببرند و نتایج بالنسبه خوبی به دست آورده اند. تلاش در جهت بالابردن سطح فکر و شعور مردم؛ راهی برای استیفای حقوق و آزادی ها است و انصافا بشر امروز از این نظر با قرن های گذشته خیلی تفاوت کرده است. بشر امروز؛ ارزش آزادی را برای خودش درک کرده است و برای آزادی خویش؛ کوشش و فعالیت و جانبازی می کند» (مطهری، ۱۳۸۹). اما به راستی این کوشش ها چقدر ثمربخش بوده است؟ آیا غرب توانسته برای خود و دیگر جوامع؛ آزادی را به ارمغان بیاورد؟ به نظر می رسد پاسخ این سوالات خیلی دشوار نیست؛ امروزه به نام آزادی؛ دولت های قوی و ثروتمند بر دولت های ضعیف؛ حکمرانی می کنند و آزادی های آنان را نادیده می گیرند؛ در درون جامعه هم _چه جامعه ی ضعیف و چه جامعه و کشور قدرتمند_ آزادی انسانها؛ دستخوش هوی و هوس قدرتمندان قرار می گیرد ولی هیچگاه آزادی قدرتمندان؛ محدود نمی شود چرا که قدرت دارند

⁷ Borton

⁸ Marshal McLuhan

و دلیلی نمی بینند تا از آزادی خود صرف نظر کنند. باید اذعان کرد که ذات بشر؛ در عین آزادی خواهی؛ منفعت طلب است و اگر منفعت شخصی اش با رعایت آزادی های دیگران تداخل پیدا کند؛ منفعت خود را ترجیح می دهد مگر آن که قدرت کافی نداشته باشد یا این که از درون؛ انگیزه ای برای دست کشیدن از منفعت خود داشته باشد. به نظر می رسد زمانی انسانها به آزادی همدیگر احترام می گذارند که از درون آزاده باشند؛ از قید و بند حرص؛ طمع؛ دست اندازی به مال دیگران رها شده و آزاد شده باشند؛ اما آیا این آزادی جز با بندگی و اعتراف به وجود خدا و اعتقاد به پوچ نبودن دنیا (وجود معاد) امکان دارد؟

لیبرالیسم

«مکتب لیبرالیسم که امروزه یکی از مکتبهای مهم فکری در عرصه فرهنگ، اقتصاد و سیاست می باشد، طی فرایندی تاریخی، در غرب رشد نمود و پس از گذر از فراز و نشیبهایی، به صورت یک مکتب درآمد» (مشکی، ۱۳۸۳). این در حالی است که «در میان ایدئولوژی های سیاسی، هیچ کدام به اندازه لیبرالیسم از تنوع قرائت برخوردار نیست. از این رو باید به جای تعریف دقیق، در جست و جوی تعریفی مسامحه آمیز از لیبرالیسم باشیم. در چنین تعریفی، به باورها و ارزش های مشترک و مورد تأکید لیبرال ها اشاره می شود بی آنکه اصراری بر وجود تلقی و تصور مشترک از آنها باشد. با چنین نگاهی، می توان لیبرالیسم را تعهد به مجموعه ای از باورها و ارزش های مبهم و کلی مانند آزادی و استقلال فرد دانست. از این رو، لیبرال ها به طور سنتی از کاپیتالیسم و بازار آزاد اقتصاد، مالکیت خصوصی، آزادی اندیشه و بیان و مذهب، حقوق و آزادی های سیاسی و محدود کردن حریم دولت دفاع کرده اند؛ گرچه در هر یک از این عرصه ها با اختلاف نظرهایی روبه رو هستیم، اما با تسامح می توان ادعا کرد که نحله های لیبرال، آزادی فرد را بالاترین ارزش سیاسی می دانند» (واعظی، ۱۳۸۲).

اشاره به نگاه لیبرال ها به دو بحث عدالت و دموکراسی، در فهم بهتر لیبرالیسم بسیار مؤثر است. از دیدگاه لیبرالیسم کلاسیک، ساختار اجتماعی و نظام حقوق و وظایف در یک جامعه، زمانی عادلانه است که این اجازه به افراد داده شود که با توجه به استعدادها و توانایی ها و دانش و کوشش خویش به تلاش و تکاپوی آزادانه بپردازند و مالک دسترنج خود باشند؛ بنابراین، عدالت مربوط به فراهم آوردن شرایط چنین ساختاری است. در این تلقی، عدالت به هیچ رو به پی آمدها و دستاوردهای تلاش ها و برتری های افراد مربوط نمی شود. این تصور خاص از عدالت به «عدالت مبادله ای» موسوم است. لیبرال های سنتی و محافظه کار با ایده عدالت توزیعی مخالفند و بازستاندن بخشی از دارایی های افراد، تحت عنوان مالیات و باز توزیع ثروت به منظور رفع فقر و حمایت از اقشار آسیب پذیر را نوعی بی عدالتی در حق افرادی می دانند که با قابلیت و توانایی و استعداد طبیعی خویش در شرایط رقابتی به ثروت و مواهب بیشتری دست یافته اند. درباره رابطه لیبرالیسم و دموکراسی نیز باید گفت که دموکراسی چیزی جز پذیرش حکومت اکثریت نیست. اگر تن دادن به حکومت اکثریت، در فرایند قانون گذاری و تصمیم گیری کلان اجتماعی حدّ و مرزی نداشته باشد، اصول و ارزش های لیبرالی را نیز در معرض دگرگونی و نابودی قرار می دهد. مالکیت خصوصی، آزادی های فردی، تساهل سیاسی و مذهبی و سیستم بازار آزاد از زمره ارزش های مورد تأکید لیبرال هاست؛ حال آنکه اگر در همه امور میزان خواست و رأی اکثریت باشد، چه بسا در مواردی خواست اکثریت چیزی متفاوت با این ارزش ها و اصول باشد. لیبرال ها موفق شدند که با مهار دموکراسی در چارچوب تعهد حکومت اکثریت به اصول بنیادین لیبرالی به نوعی از دموکراسی مهار شده باورمند شوند و آشتی میان لیبرالیسم و دموکراسی را به سود لیبرالیسم و در قالب لیبرال - دموکراسی برقرار سازند» (واعظی، ۱۳۸۲).

قانونگرایی

هر جامعه ای برای دستیابی افراد به حقوق خود؛ ناگزیر از وضع قوانین حقوقی و کیفری برای خود است. ثمره ی تعیین حقوق و تکالیف جامعه؛ انتظام بخشیدن به جامعه است. «نظم اجتماعی و روابط انسانی جامعه بشری، که بستر آسایش، امنیت، رشد و بالندگی است، بر تعیین وظایف و حقوق و رعایت آن استوار است. قوانین، دولت، نهادهای اجتماعی، قوای قهریه، همه ابزاری برای تحقق چنین نظم اجتماعی و روابط انسانی اند» (صنیعی و اکرمی، ۱۳۹۶). به نظر می رسد که انصاف آن است که فرهنگ غرب در این زمینه موفق بوده است و شاید فرهنگ های دیگر هنوز تا رسیدن به آن باید تلاش کنند.

حقوق بشر

توضیح این واژه در عصری که هر روز انسان ها با عناوین مختلف؛ از بین می روند و در دنیا انسان هایی از گرسنگی جان می بازند؛ عده ای قتل عام می شوند؛ عده ای آواره می شوند و نظایر آن که هر روزه در اخبار جهان نظاره می کنیم؛ کمی بی معناست. برشمردن حقوق بشر برای فرهنگ غربی در حالی که دو جنگ جهانی؛ ساخت سلاح های شیمیایی و کشتار جمعی؛ ارسال سلاح برای طرف های درگیر برای منافع برخی کشورهای غربی و ... از سوی غرب صورت می گیرد؛ این بی معنایی را بیشتر نمایان می کند. بنابراین بهتر است این واژه در همان کتابها به عنوان آرمانی که انسان در روای خود آرزو می کند بماند.

برابری زن و مرد

حقوق برابر زن و مرد در عرصه های مختلف؛ به عنوان یکی از عناصر فرهنگ غرب در قالب فمینیسم قابل تبیین است. «فمینیسم را غالباً به عنوان نهضتی که خواستار حقوق کاملاً برابر با مردان است، تعریف می کنند، ولی نکته مهم این است که برابری های مورد نظر فمینیسم فراتر از تساوی در چارچوب قانون می باشند. هدف فمینیسم از بین بردن همه تفاوت های موجود در نقش های اجتماعی مبتنی بر تفاوت های جنسیتی است» (لگنهاوزن و جوان دل، ۱۳۸۳). «فمینیسم در نیمه قرن بیستم؛ فرهنگ غرب را دچار تغییراتی بنیادین ساخت. در این فرایند — که شاید به انحراف رفت — به مرور، پیوندهای خانوادگی ضعیف شد و طلاق رو به فزونی نهاد. تضعیف نهاد خانواده، نابسامانی های اجتماعی عمیق تری به ارمغان می آورد ولی فمینیسم اندک اندک آراء خود را در مناطق خارج از غرب تثبیت می کرد» (لگنهاوزن و جوان دل، ۱۳۸۳). برابری زن و مرد؛ اگر چه توانست برخی حقوق را برای زنان غرب؛ تثبیت کند اما به نظر می رسد باز هم نتوانست جامعه انسانی را بر اساس فطرت بشری؛ بازسازی و احیاء کند.

سیاست دموکراتیک و اندیشه سکولار

برخی نویسندگان؛ «نقطه آغاز سیر فلسفه سیاسی در غرب را، تفکر سیاسی هابز و لاک می دانند.» (فرشاد شریعت، ۱۳۸۹). فارغ از نگاه اسلامی نسبت به نظریه لاک؛ او «در مقدمه رساله ی دوم حکومت؛ به روشنی اظهار میکند که باید شیوه حکومت در اینکه حکومت در دست قدرتمندترین یا به عبارتی شایسته ترین فرد باشد، تغییر کند و به جای آن به فکر آن باشیم که چگونه نهاد حکومت را تصحیح کنیم. به عبارت دیگر؛ نباید به دنبال فرد صالح باشیم بلکه باید در جستجوی آن باشیم که چگونه حکومت کنیم. این پرسش در واقع، تغییر ماهوی جریان فکر سیاسی در دوره جدید است. به سخن دیگر، تا زمان لاک همه فیلسوفان در پی این بودند که برای امر خطیر حکومت به دنبال فرد صالح بگردند، اما لاک با توجه به خطاپذیری

عقل انسان، چنین پویایی را بیهوده دانست؛ زیرا تجربه سیاست در غرب نشان داده بود که سیاست حتی افراد صالح را نیز فاسد میکند؛ لذا خردمندی، میانه‌روی و شجاعت که افلاطون حاصل جمع میان آنها را عدالت نامید، جای خود را به قرارداد اجتماعی جدید داد که وظیفه اصلی آن حفظ دارایی و آزادی، و تعادل میان آنها بود» (فرشاد شریعت، ۱۳۸۹).

«از اواخر قرن هفدهم، انگلستان (۱۶۸۸م) با مردود دانستن سلطنت به عنوان یک حق الهی و برتری پارلمان بر شاه؛ آمریکا با انقلاب (۱۷۷۶م) مبتنی بر اصول قرارداد اجتماعی و قانون اساسی اش (۱۷۸۹م)؛ از زمینه‌گستران و پیش‌برندگان تفکر دموکراسی بوده‌اند. انقلاب فرانسه (۱۷۸۹م) با شعارهای دموکراسی (آزادی، برابری) در پیروزی و پی‌ریزی دموکراسی نوین تاثیر به‌سزایی داشت. به هر حال؛ سرانجام تا نیمه‌های قرن نوزدهم؛ اکثر کشورهای غربی؛ نهادهای دموکراسی را پذیرا شدند» (پروین و نورایی، ۱۳۹۱). در مورد دموکراسی اگر چه نقدهایی شده است؛ اما مدل جایگزینی که بتواند بهتر از دموکراسی عمل کند؛ در عرصه عملی دیده نشده است. بنابراین در حال حاضر؛ گزیری از اصل دموکراسی در ساحت حکمرانی و اصلاح نواقص آن به نظر نمی‌رسد. سکولاریسم هم سابقه طولانی ندارد و «شکل‌گیری طرز تفکر ممنوعیت ورود دین در عرصه حکومت، بعد از قرون وسطی، زمینه ساز شکل‌گیری مکتبی شد که اساس تفکر آن، اعتقاد به جدایی مسائل دنیوی مانند، سیاست، اقتصاد و معیشت از مسائل مذهبی بود. اصطلاح مترادف دیگری که در فرهنگ غربی، برای این مکتب بکار می‌رود اصطلاح لایسیسم است. واژه لائیک به معنای مردم است و برای چیزی بکار می‌رود که مربوط به عوام - در مقابل اهل علم، روحانی و کلیسا - است. لایسیسم، نوعی نظام سیاسی کشورداری است که در آن، روحانیان مذهبی، نقشی ندارند^۹». شاید سکولاریسم واکنشی در مقابله با ده قرن عملکرد اربابان کلیسا و آیین تحریف‌شده مسیحیت بوده ولی در هر حال این عنصر در فرهنگ غرب با فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ اسلام و حکومت رسول خدا و امیرالمومنین علیهم السلام قابل قیاس نیست.

نگاه حقارت آمیز به جوامع دیگر

غرب در پرتو رشد علمی و فناوری بهتر توانست؛ روح عقب ماندگی را در کشورهای دیگر تزریق کند. اصطلاحاتی مانند: جهان سوم؛ کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه؛ همگی بیانگر روح برتری جویی و نگاه حقارت آمیز فرهنگ غربی به جوامع دیگر است. جالب آن است که برتری جویی فرهنگ غربی؛ آن چنان در بین جوامع دیگر رواج یافته که نویسندگان خود این جوامع هم گویا پذیرفته‌اند که عقب مانده‌اند و جزء کشورهای در حال توسعه یا جهان سوم! راه توسعه صنعتی و حتی انسانی و رشد انسانی هم با الگو گرفتن از فرهنگ غربی ایجاد می‌شود: «هنوز نفهمیده ایم که فرنگی‌ها چقدر از ما پیش افتاده‌اند. ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آن‌ها همان قدر است که در صنایع ایشان می‌بینیم و حال آنکه اصل ترقی ایشان در آیین تمدن بروز کرده است و برای اشخاصی که از ایران بیرون نرفته‌اند، محال و ممتنع است که درجه این نوع ترقی فرنگ را بتوانند تصور نمایند. این مطلب عمده را نمی‌توانم بیان نکنم مگر به تشبیه مطالب مأنوس. کارخانجات یوروپ بر دو نوع است؛ یک نوع آن را از اجسام و فلزات ساخته‌اند و نوع دیگر، از افراد بنی نوع انسان ترتیب داده‌اند. مثلاً از چوب و آهن یک کارخانه ساخته‌اند که از یک طرف پشم می‌ریزند و از طرف دیگر ماهوت برمی‌دارند و همچنین از بنی نوع انسان یک کارخانه ساخته‌اند که از یک طرف اطفال بی‌شعور می‌ریزند و از سمت دیگر مهندس و حکمای کامل بیرون می‌آورند. محصول کارخانجات فلزی کم‌وبیش در ایران معروف است، مثل ساعت و تفنگ و تلگراف و کشتی بخار. از وضع ترتیب این قسم کارخانجات فی‌الجمله اطلاعی داریم، اما از تدابیر و هنری که فرنگی‌ها در کارخانجات انسانی به کار برده‌اند، اصلاً اطلاعی

نداریم. مثلاً هیچ نمی دانیم که الان در لندن یک کارخانه هست که اگر از پانصد کرور مالیات دیوان کسی ده تومان بخورد، در آن کارخانه لامحاله معلوم می شود و نیز در پاریس چنان کارخانه هست که اگر در میان هفتاد کرور نفس به یکی ظلم بشود، حکماً در آنجا بروز می کند و همچنین کارخانه دارند وقتی که ده کرور پول در آن جا بریزند، بعد می توانند صدویست کرور پول نقد از همان کارخانه بیرون بیاورند و خرج کنند. ملل یوروپ هر قدر که در کارخانجات و فلزات ترقی کرده اند، صدمات بیشتر در این کارخانجات انسانی پیش رفته اند»

این گونه سخنان که به ظاهر کهنه شده اند؛ هنوز هم در تاروپود اندیشه و باور برخی جوامع و شاید ایران نفوذ دارد؛ هنوز برخی در لایه های پنهانی باورهای خود؛ فرهنگ غربی را می ستایند و گاهی در سه گانه ی هویت ایرانی؛ اسلامی و غربی درمانده اند. بحران هویت و از دست دادن اعتماد به نفس؛ زمینه را برای بهره کشی و برده داری فکری فراهم می کند؛ جامعه ای که خود را لایق برده بداند؛ جز به بردگی نرود!

استثمار و غارت ثروت دیگران

دست اندازی به ثروت کشورهایی مانند: هند؛ آفریقا و ... و القاء حس فرودستی به مردمان کشورهایی نظیر هند؛ زمینه بهره کشی ثروت آنها را فراهم کرد؛ گویا آنها به این آیه عمل می کردند: «فاستخف قومه فاطاعوه: فرعون قوم خود را کوچک و حقیر می کرد؛ پس آنها از او اطاعت می کردند». حکومت بر مردمانی که خود را پست و حقیر شمرده و حاکمان خود را برتر می انگارند؛ کار دشواری نیست. وقتی یک انسان؛ از حقیقت انسانیت تهی شود و عقل و تفکر او بسته گردد؛ راه برای اسارت و غارت سرمایه اش هموار می گردد. روسیه تزاری با تلاش خود؛ حکومت بر افغانستان و ... را در سر می پروراند و سالها برای غارت ثروت دیگران تلاش کرد. انگلستان سالها از منافع کشور هند بهره برد؛ فرانسه؛ پرتغال؛ هلند و ... همگی تا جایی که اقتضاء داشت؛ از ثروت دیگران بهره بردند و راه های آن را برای خود هموار کردند. نکته عجیب آن است که فرهنگ غرب؛ به سادگی حاضر به واگذاری منافع نامشروع خود در جوامع دیگر نبود؛ از این رو جوامع دیگر باید برای به دست آوردن حق سرنوشت خویش تلاش می کردند تا به اصطلاح به استقلال برسند. اکنون در بسیاری از مستعمره های قدیم؛ تاریخی به عنوان تاریخ استقلال وجود دارد که مردم آن جامعه توانسته اند به ظاهر از زیر یوغ جوامع استعمارگر یا متمدن خارج شوند.

زمینه های خودبرتربندی فرهنگی غربی

شاخصه های فطری مانند: آزادی؛ قانونگرایی و نظایر آن؛ و خصوصاً رشد صنعتی؛ زمینه برتر پنداشتن فرهنگ غربی نسبت به سایر فرهنگ ها را فراهم می کند. این واژگان، در صورت معنای حقیقی آن _ و نه معنایی که فرهنگ غربی برای آن ها ارائه می دهد _ ارزش ها و شاخصه های فرهنگ انسانی هستند نه فرهنگ غربی. نشانه آن هم استثمار؛ ظلم به ملت های دیگر و استفاده از برابری و ... برای سلطه بر آنهاست.

تولد واژه ای به نام تمدن در سایه خودبرتربندی کاذب غرب

غرب در سده های بعد از قرون وسطی؛ کم کم از نظر تکنولوژی و حتی نظم و قانونمندی جامعه و سایر اموری که در بخش فرهنگ غرب بیان شد؛ پیشرفت هایی در خود احساس می کرد. فارغ از این که چه مقدار این پیشرفت ها واقعی یا متوهم است

و فارغ از انگیزه های دست یازیدن به ثروت دیگران در سایه ی تحقیر ملت ها؛ کم کم زمینه تولد واژه ای به نام تمدن شکل گرفت. جالب آن است که مردم مغرب زمین؛ که خود را متمدن نامیدند؛ تعریف مشخص و روشنی از آن ارائه نکرده اند^{۱۰}؛ اما شاید خودبرترانگاری غرب؛ باعث شده تا برای تاریخ؛ مراحل در نظر بگیرند؛ به گونه ای که جامعه غربی قرن هجدهم به بعد؛ از نظر آنچه آنان؛ تمدن نامیده اند؛ نسبت به سایر جوامع در گذشته و حال؛ برترند!

نگاه فرهنگ اسلامی به معنای تمدن در فرهنگ غرب

با توضیحاتی که بیان شد می توان گفت که ما اگر بخواهیم با دیدگاه مسلمان بودن خودمان به این بحث نظاره کنیم باید بگوئیم که اصولاً چیزی به معنای تمدن و مباحث آن بی معناست و به نظر می آید که اصل این بحث در دنیای کنونی؛ بحثی با ماهیتی سیاسی است که اندیشمندان مسلمان را ناخودآگاه درگیر کرده است و بدون این که بدانیم در زمینی بازی می کنیم که متعلق به ما و ادبیات ما نیست.

نتیجه گیری

در دنیای کنونی که دنیای بی مسئولیتی کلمات و عبارت هاست و در بازار آن، به نام صداقت، بی صداقتی؛ به نام عدالت، بی عدالتی؛ به نام آزادی، اسارت و به نام دموکراسی، دیکتاتوری ارائه می شود؛ توجه به معانی و مفاهیم مورد کاربرد؛ بسیار مهم و اساسی است (پرورین و نورائی، ۱۳۹۱).

چه بسا غفلت از معانی پیدا و پنهان اصطلاحات و واژگان باعث می گردد تا سالها انسان برای امری تلاش کند که اگر حقیقت آن را می دانست؛ در جهت مخالف آن تلاش می کرد!

اصولاً بحث تمدن به این صورت که هم اکنون در همه جا مطرح می شود، بحثی است که لایه پنهانی را همراه خود دارد که بعضاً از آن غفلت می شود، چراکه وقتی این واژه به کار می رود، ناخودآگاه ذهن ما به سمت غرب و دستاوردهای آن می رود. گویا تمدن با هر ماهیت و تعریفی، پیوستی ناگسستنی با غرب دارد؛ گویا تمدن یعنی غرب و غرب یعنی تمدن. این مفهوم، همان لایه پنهان بحث تمدن است.

بنابراین هر گونه پیشینه تراشی قدرت و اقتدار برای تمدن های دیگر و یا تاریخ درمانی یا تمدن درمانی، تلاش ناخواسته ای است برای ارائه برتری فرهنگ غرب و تحقیر خود و جامعه ی خود.

^{۱۰} تعاریف متعددی از تمدن ارائه شده است. با نگاهی اجمالی به نوشته هایی که در این باره است می توان به این موضوع دست یافت. به عنوان نمونه بنگرید به:

شاخص های تمدن، رابرت بریشتد و دو نظریه درباره تمدن که برخی نظریات نویسندگان غربی مانند: وبر؛ توین بی؛ سوروکین و ... آمده است (حبیب اله بابایی؛ مروری بر پنج مقاله درباره تمدن و تاریخ که نویسنده خلاصه ای از آنها را بیان کرده است.)

منابع

قرآن کریم

- آشوری، داریوش، «تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ» چاپ اول، نشر آگه، تهران، ۱۳۸۰.
- ابراهیم‌نژاد، محمدرضا و محمد پورعباس. (بهار و تابستان ۱۴۰۱). «واکاوی مفهوم تمدن نوین اسلامی با رویکرد معناشناختی». پژوهش‌های تمدن نوین اسلامی، ۲ (۳).
- بابایی حبیب اله، تبارشناسی مفهوم تمدن در غربِ جدید آینه پژوهش سال بیست و هشتم، شماره اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲
- بابایی، حبیب‌الله. (فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۶). «تبارشناسی مفهوم تمدن در غرب جدید (ضرورت احتیاط در استفاده از واژه تمدن)». آینه پژوهش، ۲۸ (۱).
- _____ (مهر و آبان ۱۳۹۲). «مروری بر پنج مقاله درباره تمدن و تاریخ». آینه پژوهش، ۲۴ (۴).
- _____ تبارشناسی مفهوم تمدن در غرب جدید؛ آینه پژوهش سال بیست و هشتم، شماره اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۶.
- _____ شاخص‌های تمدن (در دو رویکرد عرفی و قدسی)، پژوهش‌های گفتمان تمدنی انقلاب اسلامی / سال اول / شماره دوم / پاییز و زمستان ۱۴۰۰.
- _____ عیار و اساس در اسلامی بودن تمدن؛ فصلنامه نقد و نظر؛ شماره ۴ زمستان ۱۳۷۴.
- بریشند؛ رابرت، شاخصه‌های تمدن؛ ترجمه و تلخیص: حبیب‌الله بابایی در «مروری بر پنج مقاله درباره تمدن و تاریخ»؛ آینه پژوهش سال بیست و چهارم، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۹۲.
- پروین خیرالله و نورایی مهدی؛ تعارض دموکراسی و سکولاریسم؛ فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی؛ سال اول پاییز ۱۳۹۱ شماره ۱
- حسینی، سیدحسین روش تحلیل مؤلفه‌های مفهومی تمدن، حکمت معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۳.
- حیدری پور، عباس، همزادی دین و تمدن؛ بن‌مایه انگاره‌های تمدنی سیدحسین نصر، نشریه نقد و نظر؛ سال نوزدهم، شماره دوم، شماره پیاپی ۷۴ تابستان ۱۳۹۳
- دهقانی، امیرحسن و حسن حضرتی. (پاییز و زمستان ۱۳۹۲). «درک متأخر مسلمانان از تمدن». پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، س ۴۶ (۲)
- رشیدپور، علی، شاه‌نوروزی، مهدی، و ایرانپور، سارا، ۱۳۹۳، اقتصاد؛ فرهنگ و جهانی شدن: مفاهیم و نظریه‌ها، تهران، مرکز ملی مطالعات جهانی شدن.
- رئوفت، رحیم، راه نیافتن باورها و ارزش به حوزه کنش‌ها و هنجارها، فصلنامه نقد و نظر شماره ۶ سال ۱۳۸۸
- شجاعی زند، علی‌رضا، ۱۳۸۲، دین و جهانیت، جهانی‌شدن، جهانی‌سازی و جهانی‌گرایی در: جهانی‌شدن دین، فرصت‌ها و چالش‌ها، جواد صاحبی (گردآورنده)، قم، ناشر: احیایگران.
- شریعت، فرشاد لیبرالیسم، سکولاریسم و غرب جدید، دوره ۶، شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۱ سال ششم، اردیبهشت ۱۳۸۹
- صنیعی محمدحسین؛ اگر می‌سیدمهدی؛ بررسی جایگاه قانون و قانون‌گرایی، سال: ۱۳۹۶ دوره: ۱ شماره: ۳
- قاسمی کوثر. فتاحی‌زاده فتحیه. بابایی حبیب‌الله؛ اُمت، فراتر از تمدن در آینه قرآن. نشریه نقد و نظر؛ دوره ۲۴، شماره ۹۵ - شماره پیاپی ۹۵ مهر ۱۳۹۸
- کاظمی، علی اصغر، ۱۳۸۲، نقش فرهنگ در فرایند جهانی‌شدن، در مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها، محمد توحیدفام (گردآورنده)، تهران، چاپ اول، انتشارات روزنه.
- کاشفی محمد رضا، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی؛

گل محمدی، احمد، ۱۳۸۳، جهانی شدن فرهنگ، هویت، تهران، چاپ دوم، نشر نی.

لگنهاوزن محمد و جوان دل، نرجس اسلام در رویارویی با فمینیسم، نشریه بانوان شیعه ۱۳۸۳ شماره ۲

مالک، محمد رضا، ۱۳۸۲، جهانی شدن اقتصاد، تهران، چاپ اول، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

مشکی، مهدی تاریخ شکل‌گیری لیبرالیسم، منبع: رواق اندیشه ۱۳۸۳ شماره ۳۲

مطهری؛ مرتضی؛ پانزده گفتار؛ ناشر: صدرا سال نشر: ۱۳۸۹

هرمیداس باوند، داوود ۱۳۸۲ «ما و غرب: چالش‌های فرهنگی ایران و غرب در عصر جهانی‌شدن» در: «مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها»، محمد توحیدفام (گردآورنده) تهران، چاپ اول، انتشارات روزنه.

واعظی احمد اسلام و لیبرالیسم، بازتاب اندیشه ۱۳۸۲ شماره ۴۶.

Critical Conceptual of the Term "Civilization" from an Islamic Perspective

Abstract

In the contemporary world, addressing culture and civilization has been shown to be an important social issue. This term is always used in historical and social analyses, but there hasn't really been a full, separate discussion about what it means. Topics related to civilization, such as, the reasons behind its growth and decline, and so on, all depend on having a clear and proper understanding of what civilization actually is. Therefore, it is necessary to analyze the concept of civilization, examine it through an Islamic-Shi'a lens, and present other discussions regarding civilization based on that perspective. So, the goal of this paper is to explore the meaning of civilization from an Islamic viewpoint. The findings show that the meaning of civilization is connected to other terms like culture, especially Western culture. Western culture is made up of beliefs, values, customs, and behaviors based on Western ideology, just like Islamic culture is made up of beliefs, values, customs, and behaviors based on Islamic teachings. In Western culture, you can see both positive and negative elements—some that align with human nature and stem from human virtues, and some that go against those virtues. One of the characteristics of Western culture is its false sense of superiority over other cultures. This trait sets the stage for a discussion called 'civilization.' A civilization whose main foundations are technological growth and industrial development, which are inseparably linked to the West. It seems like the West equals civilization, and civilization equals the West! With this interpretation, it's clear that how close or far other societies are from this successful model, which is called civilization or the West, shows how civilized those societies are. So, it should be said that the whole debate about civilization is worth considering and based on the aforementioned explanations, it can be concluded that the Islamic perspective on the issue of civilization indicates that, in general, concepts like civilization and its discussions are meaningless and it seems that the core of this discussion in today's world is a topic with a political nature that has unconsciously involved Muslim thinkers, and we are all playing on ground that isn't ours or our Islamic literature, without even realizing it.

Keywords: Civilization, barbarism, the concept of civilization, Islamic culture, Western culture.